

• **آیا می‌توان مدعی بود که مترجم باید حتما در رشته زبان خارجی، تحصیلات آکادمیک داشته باشد؟ و ترجمه‌ای که مترجم آکادمیک از ایه دهد اثر دقیق‌تری است؟**

اگر بگویم نویسنده یا مترجمی فطری‌ام شاید اغراق نکرده باشم؛ این نکته در مورد مترجمان برجسته نسل قبل هم صادق دارد، مثلا آقای محمد قاضی در رشته‌ای غیر از ترجمه تحصیل کرده بودند یا آقای منوچهر بدیعی که عمر شان دراز باد، ایشان هم حقوق خواندند، مانند من، البته ایشان با آن که چندسال از من بزرگتر هستند در ترجمه ر چندسال پس از من شروع کرده‌اند. به‌هر حال در ترجمه بسیاری مترجمان هستند که رشته تحصیلی‌شان ادبیات و حقوق است و بسیاری دیگر هم، حتی به تحصیلات دانشگاهی نرسیده‌اند. تحصیلات، معیار سنجش ترجمه و دلیل ترجمه خوب نیست، بیشتر عشق و علاقه به کار و آشنایی به دو زبان، یعنی زبان مبدأ و زبان مقصد است که می‌تواند یک ترجمه خوب را ایجاد کند.

• **اگر بخواهیم از یک یا چند مولفه ضروری ترجمه، که دانستنش برای مترجم واجب است نام ببریم، شما به چه نکاتی اشاره خواهید کرد؟**

آشنایی با فرهنگ کشور و کشورهایی که از آنها ترجمه می‌کنیم جزو لوازم ضروری کار است. • **تر دیدی نیست، در سال‌هایی که شما به ترجمه و تجربه‌های نخستین آن روی آوردید برای نبل به این ضرورت، مشکلاتی پیش پایتان بوده است، چه چیزهایی محل آشنایی شما با فرهنگ‌های جهانی را مهیا می‌کردندو شما از آنها سودمی جستید؟**

در دوران جوانی من نشریه‌های وجود داشت با نام «کتاب هفته». مجله‌ای که در دوره‌های مختلف، سریدیری‌اش را افرادی همچون: به آذین، شاملو و امثال این بزرگان بر عهده داشتند. «کتاب هفته» در زمان شاملو، جنگی منتشر می‌کرد که اغلب شماره‌های آن بسیار پر از سر و پر محتوا بودند، در آن جنگ، داستان کوتاه، رمان کار آگاهی و آثاری از بزرگان ادبیات آمریکا به شکل پاروقی چاپ می‌شد. همچنین صفحه‌های آخر آن به هنر‌هایی مانند نقاشی و شعر نیز اختصاص داشت. همه اینها کمک بسیار زیادی به نسل من در آشنایی با فرهنگ غرب داشتند. اما من به دلیل اشتیاق شخصی‌ام به اینها قانع نبودم، «کتاب هفته» راه را برای ما باز کرده بود و ما نیز همواره تشنه دانستد و در جست‌وجوی منابعی بیشتر بودیم، شاملو با «کتاب هفته» و با دیگر نوشته‌های خود در جریان آشنایی من و نسل من با آثار برجسته غرب تأثیر زیادی داشت. او فرهنگ نسل ما را تغییر داد.

• **لطفا ادامه دهید: از تجربیات خودتان و آنچه شما را هر چه بیشتر به سمت ترجمه می‌کشید بگویید؟ از دستپر کتابسبک جامعه آن روزگار، چه چیزهایی در ساختن فرهنگ متجدد شما را یاری می‌کرد؟**

همان‌طور که گفتیم رشته من حقوق سیاسی بوده، اما به آن کتاکر کم، تاریخ و فلسفه خواندم که از علایق شخصی‌ام بودند. از سویی روزگار جوانی من مصداق بود یا پا گرفتن تئاتر ملی و این باعث شد که من به تئاتر ملی هم علاقه پیدا کنم و در کنار نمایش‌هایی از ماکس فریش، تانتر ایرانی را هم دنبال کنم؛ از سویی دیگر سینمای فیلمی، بر گمان و آنتونینوئی را می‌دیدم و همه اینها در فرهنگ‌سازی به من کمک می‌کردند. اما علایق هنری‌ام پیش از دوران دانشجویی شکل گرفته بودند، علایقی که هیچ کدامشان را تا دوران دانشگاهی عملی نکرده بودم. از سال‌های دبیرستان، آرزو داشتم نویسنده و فیلمساز باشم، بعدها در دوره سرپازی، دوربین ۸ میلی‌متری و اپارات تهیه کردم و چند فیلم هم ساختم، البته شاید در سطحی ابتدایی، دورا دور با دوستان «سینما ۸» بصیر نصیبی و نصیب نصیبی که هر دو نفر از نامداران آن زمان بودند آشنا شدم، کیشوش عیاری هم

بعدها از میان آنان متولد شد، اما متأسفانه فرصت نشد که به این جمع نزدیک شوم، و همیشه از خود آثار آنها را بی‌گیری کردم. رویه‌روی دانشگاه تهران، «تلاز قنقدریز» که نماینده‌گاه نقاشی بود، «تجنم ایران و انگلیس» و کمی دورتر «تجنم ایران آمریکا» که از کتاب‌هایشان استفاده می‌کردم، وجود داشتند، «تجنم ایران آمریکا» فیلم نشان می‌داد، همیشه برای تماشا آن‌جا می‌رفتم، دوشا دوش اینها علاقه به زبان داشتم و در همان دوره دانشکده همیشه نمره اول را در زبان انگلیسی می‌گرفتم؛ همه اینها بستری را ساختند که برای من پیش‌توانه‌ای شد تا راه خودم را ادامه دهم.

• **در مسیر ترجمه چه کتاب یا کتاب‌هایی نگاه شما به مسأله ترجمه را دچار دگرگونی می‌کردند؟**
«صول ترجمه» خاتم طاهره صفرازاده، کتاب بسیار مفیدی است. کتابی که هنوز آن را برای مطالعه پیشنهاد می‌کنم. می‌دانم که آثار زیادی در موضوع این کتاب نوشته و منتشر شده‌اند، اما این کتاب‌ها آن‌قدر نفوذی نداشتند که نظیر است، من از این کتاب مطالب بسیاری آموختم، اما جمله این‌که چگونه می‌شود از ترجمه‌های دیگران نکته‌هایی را یاد گرفت، در کتاب «صول ترجمه»، کتاب «سنسور زبان» پرویز ناتل خانلری و «فلسف نوسیم» استاد ابوالحسن نجفی، کتاب دعا‌هایی بودند و هستند که به غیر از دیکشنری‌ها

ترجمه در سرزمین ما فراز و نشیب‌های متعددی داشته است، کار ترجمه در ایران با کتاب‌های درسی دارالفنون رونق گرفت و بر اثر احیا صنعت چاپ و سفر ایرانیان به خارج، گسترش یافت. از آن‌جا که هدف تأسیس این موسسه تربیتی در زمان عباس‌میرزا و به پیشنهاد روشنفکران و آزادخواهان، اخذ تمدن و علوم و معارف مغرب‌زمین عنوان شده بود، در آن استخدام اساتید خارجی نیز مرسوم شد. همچنین کتب درسی خارجی در زمینه علوم، ادبیات، تاریخ، پزشکی و... با کمک همین اساتید با فراسی بزرگ‌داده شمد. نهضت ترجمه و نشر کتاب پس

از مرگ عباس‌میرزا و فتحعلی‌شاه، در دوران محمد شاه قاجار دچار قنات شد، ولی در عهد ناصرالدین‌شاه و مظفرالدین‌شاه به‌اوج خود رسید. با این‌همه ترجمه‌نویسان ایران که نتیجه همه این تلاش‌ها و خون‌دل‌های افراد دل‌سوز است، این روزها با رنج‌های بسیاری دست‌وپنجه نرم می‌کنند. در این میان اما هیچ‌وقت فرصتی پیش نیامده است تا تعایر مترجمانی که هر کدام مدعی ترجمه‌ای خاص هستند را بسنجیم و گویی این سنجش جز با تفحص در آراء و عقاید و پژوهشی و... با کمک همین اساتید با فراسی بزرگ‌داده شمد. نهضت ترجمه و نشر کتاب پس

همیشه روی میز کارم وجود دارند و هنوز هم به دوستان توصیه می‌کنم که برای ترجمه باید این سه را مطالعه کرده باشند. «دستور زبان» خانلری سرراست‌ترین و یکی از بهترین دستور زبان‌هایی است که وجود دارد، خانلری در این کتاب برای برخی اصطلاحات معادل‌هایی پیدا کرده است که مترجم را برای رسیدن به مقصود اصلی راهنمایی می‌کند.

• **شما خانواده‌ای داشته‌اید اهل ترجمه و این یعنی زودتر تجربه‌های یک مترجم کاربلدرا کسب کرده‌اید.**

حسینی که به‌عنوان یک واقعبت خانوادگی همیشه از آن سود جستند، این بود که دو برادر

داشتم و این دو با آن‌که از من کوچکتر بودند زودتر کار ترجمه را آغاز کردند. بسیاری آثارم با پورناری و نظرات آن دو منتشر شد و این یکی از موهبت‌هایی بود که در زندگی از آن بسیار استفاده کردم. برادرانم برای من یک تجربه به‌سپار عالی بودند، به یاد می‌آورم که یک بار بدون آن‌که به برادرانم اطلاع

دهم، بخشی از یک کتاب را ترجمه و منتشر کردم، که هیچ‌وقت از آن در کارنامه کاری‌ام نام نبردم، بعدا که آنها متوجه شدند، گفتند

که‌ای کاش به ما می‌گفتی تا شاید بتوانیم حداقل عنوان آن را کوتاه‌تر کنیم، برادرانم پس از این موضوع پیوسته بالای سر کتاب‌هایی که برای ترجمه در دست داشتند، کیشوش عیاری هم

که من زندگی‌ام می‌کردم بسیاری ۴ عدد کتاب هم خوانده بودند، اما در خانواده من کتاب به وفور وجود داشت و همین فرهنگ کتاب و کتابخوانی را در من گسترش داد. • **اما با زنده یاد فرهاد رابطه کاری بیشتری داشتید.**

به مرور رابطه‌ای خاص با فرهاد ایجاد شد. فرهاد شدن آرزوی من بود، آرزو داشتم مانند او ۴ زبان بدانم که بنا به مسائلی موفق نشدم. اگر کتاب «تاریخ شفاهی» که «شهر ثالث» منتشر کرد را خوانده باشم دلایل این عدم موفقیت را متوجه خواهید شد. به هر روی فرهاد به ۴ زبان مسلط بود و همین، او را مغرور کرده بود، او پس از دیدن چند کار، من به‌من اعتماد کرد و اجازه داد بعضی آثارش را ببینم. خودش نیز اغلب کارهای من را تا زمانی که زنده بود خواند. هم‌نشینی با فرهاد باعث شد از او چیزهایی بیاموزم و به‌خودم در ترجمه سخت بگیرم. همیشه یاد برادرانم با کتاب «ساعت گرم و میش» اثر محمدرضا پورجعفری برایم زنده می‌شود، در آغاز این کتاب نوشته است «داغ برادر کم‌آدم‌رامی‌شکند».

• **شما در ترجمه به چه چیز اتکا دارید، آیا به کلمه حساس هستید یا سطر یا به فضای کلی یک‌اثر؟**

اگر نگویم فصل، یا نگویم کل کتاب، مینا برابرم دست کم پاراگراف است. البته کل داستان را

گفت‌وگو با «مهدی غبرایی» درباره ترجمه و برخی مصایب آن

# «شاملو» فرهنگ نسل ما را تغییر داد

| حامد داراب | روزنامه نگار



عکس مهدی غبرایی/شرفرد

یک مترجم پرده بردارد. در این راستا در کنار مهدی غبرایی نشستیم، مترجمی کاربلد که پیش از هر چیز زنده‌یاد «فرهاد غبرایی» و همه ترجمه‌های ماندگارش را به یاد می‌آورد، اگر چه زیر سایه او نایب‌شده است. ترجمه‌های مهدی غبرایی گسترده و وسیعی از نویسندگان را در بر می‌گیرد، جغرافیایی از نام‌آورترین نویسندگان اروپایی، آمریکایی، روس و... او در سال ۱۳۴۷ از دانشگاه تهران در رشته حقوق سیاسی فارغ می‌شود، از سال ۱۳۶۰ به‌طور حرفه‌ای به کار ترجمه ادبی از زبان انگلیسی می‌پردازد و اکنون پس از ۳۳سال کار ترجمه، بیش از ۵۰ جلد کتاب

کندگی هم، داستان‌ها و رمان‌ها کاربرد داشتند. اینها پساخگویی آن نیازهای درونی بودند بنابراین نقش ترجمه را انکار نمی‌کنم اما می‌گویم اگر علت را بررسی کنیم، می‌بینیم زمینه‌ها نیازهایی بوده که ایجاد شده‌اند و ترجمه هم به آن نیازها پاسخ داده‌است.

• **آیا ترجمه در تغییر مسیر یا سلیقه فرهنگی و راهنمایی جامعه به سمت‌وسویی خاص تأثیر داشته‌است؟** فکر نمی‌کنم که ترجمه در سلیقه مردمی و سلیقه فرهنگی تأثیر گذار باشد. اما با سولتان بی‌درنگ در ذهنم دو کتاب مطرح شد یکی «کلبه عمو تام» و دیگری «کشتن مرغ مینا» (مهدی غبرایی به فیلم «کشتن مرغ مقلد» که با نام «مرغ مینا» هم شناخته می‌شود اشاره دارد این فیلم را رابرت مولیگان در سال ۱۹۶۳ براساس رمانی از هارپری ساخته است. فیلمنامه فیلم را هرتون فوت نوشته است که فیلم‌هایی هم از آن ساخته شد و گریگوری پک در آن بازی بسیار درخشان داشت‌است. این کتاب‌ها در زمان خودشان غوغا کردند و تغییراتی به وجود آوردند.

• **شما ترجمه‌های مختلفی از برجسته‌ترین نویسندگان جهان ارایه داده‌اید، از این میان می‌خواهم سا همین ژوزه ساراماگو، ماریو بارگاس یوسا و هاروکی موراکامی نظر‌تان را بدانم. یوسا واقعبیت و را ابداع درمی‌آمیزد و گذشته را به شیوه خود بازمی‌سازد و با خلاقیت عجیبی زمان را به کار می‌گیرد و خاطره را به آنسوب و فساد می‌کشاند و معتقد است نوشتن ذالت است و نویسنده جادوگر.**

یوسا نگاهی نسبتاً راست داشته است، در عین این که با دیکتاتوری‌های آمریکای لاتین در افتاده و کتاب «سوربز» را می‌نویسد، یکی از اساسی‌ترین مولفه‌های کتاب‌های دیگرش نیز این است که با دیکتاتورهای آمریکای لاتین سر سازش ندارد و این اندیشه در کتاب‌هایش شدیداً رسوخ کرده و منعکس شده است، ولی غیر از آنها دو دغدغه اساسی که یکی ضددیکتاتوری است و یکی دیگر در حوزه وسیع بین‌خود مردم‌رامی‌بیند.

• **چرا از یوسا کتاب‌ها مان ترجمه نکردید؟** در ترجمه رمان هاییشان آقای عبدالله کوثری پیشگام بودند و من به احترام ایشان و جنبه اخلاقی کار، رمانی از یوسا ترجمه نکردم. جز دو کار غیر رمان یکی با عنوان «واقعبیت نویسنده» که سخنرانی یوسا است در یکی از دانشگاه‌های آمریکا و بیشتر بحث‌وری آثار خودش می‌چرخد و دیگری «سوج آفرینی» که مجموعه مقالات یوسا است. حتی همین دو کار غیر رمان را آن موقع زنگ زدَم و از ایشان پرسیدم که شما نمی‌خواهید کار کنید و ایشان گفتند نه و من بعد مشغول به ترجمه آن شدم. اما این را بگویم که از یوسا متأسفانه یکی، در رمان اساسی‌اش ترجمه نشده و فکر نمی‌کنم به این زودی‌ها نیز ترجمه شود چرا که رمان‌هایی هستند که مواج‌با سانسور شدید خواهند شد.

• **اما ساراماگو، او برخلاف یوسا خودش را تأثیر پذیر از گوگل و سروانتس می‌داند اگر**
کتاب «سوربز» را می‌نویسد، یکی از اساسی‌ترین مولفه‌های کتاب‌های دیگرش نیز این است که با دیکتاتورهای آمریکای لاتین سر سازش ندارد و این اندیشه در کتاب‌هایش شدیداً رسوخ کرده و منعکس شده است، ولی غیر از آنها دو دغدغه اساسی که یکی ضددیکتاتوری است و یکی دیگر در حوزه وسیع بین‌خود مردم‌رامی‌بیند.

• **چرا از یوسا کتاب‌ها مان ترجمه نکردید؟** در ترجمه رمان هاییشان آقای عبدالله کوثری پیشگام بودند و من به احترام ایشان و جنبه اخلاقی کار، رمانی از یوسا ترجمه نکردم. جز دو کار غیر رمان یکی با عنوان «واقعبیت نویسنده» که سخنرانی یوسا است در یکی از دانشگاه‌های آمریکا و بیشتر بحث‌وری آثار خودش می‌چرخد و دیگری «سوج آفرینی» که مجموعه مقالات یوسا است. حتی همین دو کار غیر رمان را آن موقع زنگ زدَم و از ایشان پرسیدم که شما نمی‌خواهید کار کنید و ایشان گفتند نه و من بعد مشغول به ترجمه آن شدم. اما این را بگویم که از یوسا متأسفانه یکی، در رمان اساسی‌اش ترجمه نشده و فکر نمی‌کنم به این زودی‌ها نیز ترجمه شود چرا که رمان‌هایی هستند که مواج‌با سانسور شدید خواهند شد.

• **چ‌ه‌شد که «دل‌سگ» را ترجمه کردید؟**
کتاب «سوربز» را می‌نویسد، یکی از اساسی‌ترین مولفه‌های کتاب‌های دیگرش نیز این است که با دیکتاتورهای آمریکای لاتین سر سازش ندارد و این اندیشه در کتاب‌هایش شدیداً رسوخ کرده و منعکس شده است، ولی غیر از آنها دو دغدغه اساسی که یکی ضددیکتاتوری است و یکی دیگر در حوزه وسیع بین‌خود مردم‌رامی‌بیند.

چه بسیاری او را نویسنده رئالیسم جادویی می‌دانند، اندیشه‌ها و آراء او آثارش چگونه ارزیابی‌می‌کنید؟

ساراماگو، عضو حزب و در رده چپ‌های حزب کمونیست بوده تا آخر عمرش هم به آن وفادار مانده است. اما در کنار این گرایش موضع انتقادی و بسیار شش‌دلی هم به حزب داشته است. ذهن ساراماگو اساساً آشفتنگی را می‌بیند، او آسیب‌پذیری تمدن را بررسی می‌کند، در «بینایی» و چندرمان دیگر بیشترین دغدغه‌او این است که اگر مبنای تمدن از هم بپاشد چه اتفاقی می‌افتد.

• **به‌موراکامی برسیم که مشخصه داستان‌های او دیالوگ‌های طنز آمیز است و همچنین پیرنگ‌های سوسرانال که در آنها معمولاً از استعاره زیاد استفاده شده، اما او سیاسی‌نیست.**

موراکامی برعکس یوسا و ساراماگو سابقه سیاسی ندارد اما فارغ از پیش‌سیاسی نیست.

در داستان‌های کوتاه‌اش، دهه ۱۹۶۰ و مسائل ویتنام، الجزایر، کوبا، جنبش همپیزم و شورش‌های اجتماعی - هنری علیه جنگ، موج می‌زند به علاوه این‌که برای من خیلی دلنشین است که شما می‌بینید یک بخشی از اتفاق‌های او در خیابان‌های واقعی توکیو انجام می‌شود و بخشی دیگر از آن تخیلی است، مثلا اتفاق‌های، زیرزمین، آبشار و کرم‌ها، او اینها را به مخاطب می‌پذیراند و می‌پاراند

• **واقعا موراکامی چیزهای غیرواقعی را به‌گونه‌ای می‌نویسد که از اتفاق‌های واقعی هم‌بهتر می‌توانی آنها را باور کنی.**
بله، انگار از مارکسز چیزهایی به‌ارت برده. مارکز گفته است که نویسنده می‌تواند در رمان دروغ بنویسد، هر چقدر هم که آن دروغ بزرگ باشد. و با ساختار داستانش جور در بیاید و به خواننده هم بقیولاند. آنجاست که وقتی «رومیلیوس خوشگل» پرواز می‌کند ما آن را می‌پذیریم، و موراکامی عینا همین را به نحو دیگری اجرا کرده است مثلا «سرهنگ ساندردر» از کجا آمده؟ یا خود «پدر کاتاکامورا»

• **و آنچه این سه نویسنده نوشته‌هایشان را به یکدیگر نزدیک می‌کند از نگاه شما چه مؤلفه‌ای‌است؟**

• **و آنچه این سه نویسنده نوشته‌هایشان را به یکدیگر نزدیک می‌کند از نگاه شما چه مؤلفه‌ای‌است؟**
اینها را به مخاطب می‌پذیراند و می‌پاراند

• **و آنچه این سه نویسنده نوشته‌هایشان را به یکدیگر نزدیک می‌کند از نگاه شما چه مؤلفه‌ای‌است؟**

• **و آنچه این سه نویسنده نوشته‌هایشان را به یکدیگر نزدیک می‌کند از نگاه شما چه مؤلفه‌ای‌است؟**
اینها را به مخاطب می‌پذیراند و می‌پاراند

دنیای شگفت‌انگیز ذهن پولگاکف، به‌خصوص در «مرشد و مارگاریتا» من را مجنون خود کرد، قضیه موشکباران تهران که ایجاد شد به یقین رسیدم و «دل‌سگ» را ترجمه کردم. بحث اصلی این رمان این است که دستکاری در سرشت بشر منجر به‌فاجعه‌می‌شود.

• **قرار بود «گنسی بزرگ»، اثر اف اسکات فیتز‌جرالد را با ترجمه کنید، اما از آن خبری نشد انگار به‌دل‌تان ننشسته بود.**

قبل از هر چیز بگویم که من در‌ساره ترجمه کریم امامی حرف‌هایی دارم در حد حرف‌های یک شاگرد که به‌استادش ایراد می‌گیرد. متأسفانه این کتاب حق نویسنده را ادا نکرده‌است، به‌هر حال هم به احترام ایشان و هم به احترام خانم امامی که خودش پیشکسوت ما هستند، من به‌طور جدی سسر آن نرفتم. اما رفتنی رفتم‌ام و حتی چند صفحه ترجمه کرده‌ام و برای کسی برده‌ام که آقا ییغ باید این‌گونه ترجمه شود. خوب نگاه کریم امامی به این کتاب بانگامه فرق دارد. و این کتاب یکی از کتاب‌های دلخواه موراکامی است، به‌هر حال کتاب را به احترام ایشان کنار گذاشتم اما به پیشنهاد ناشری رفتم سراغ «لطیف‌است شب» اگر چه فیتز‌جرالد است و همین‌گوی از آن تعریف کرده‌ام اما من ۵۰ صفحه را به ضرب و زور خواندم و گفتم کاری که خودم باید آن را به زحمت بخوانم چگونه مخاطب می‌تواند با آن از تسلط بگیرد، ترجیح می‌دهم چهار کتاب دیگر از موراکامی کار کنم اما از این نویسنده یک کتاب کار نکنم.

• **آقای غبرایی چشم امید دیگری دارید که بکنم به قلم شما ترجمه شود، شخصی در نقدی نوشته بود «غبرایی از دیکنز وحشت کرد»، البته به مزاح؛ چرا پیشنهاد ترجمه آثار دیکنز را رد کردید؟**

چندی پیش بنابه دلایلی که کتاب‌های ماندو مجوز نمی‌گیرند ناشران روی آوردند به کتاب‌های کلاسیک، یکی از ناشران به من پیشنهاد داد که چارلز دیکنز را ترجمه کنم، دیکنز را از جوانی خوانده بودم، از یک طرف فضا و لباس فیلم‌هایی که از روش می‌سازند را نمی‌پسندم و به‌دلم نمی‌نشیند و از طرف دیگر شاید به اشتباه، اما من همیشه فکر می‌کردم از بالا یک سر و گردن پایین‌تر هستم. من سبک و سنگین کریم‌دادم که ۱۶ تا ۱۷ مان دارد که رمان‌های گردن‌کلفتی هستند، رمان‌هایی در ۱۰۰۰ صفحه، گفتم اکنون سنی نیست که زیر بار آن بروم ولی پیشنهاد دادم که می‌شود تقسیم‌بندی کرد که یک گروه مترجم آن را انجام بدهند که گفتند زیر نظر خودت باشد و من دیدم اگر اسسم بیاید و اگر آدمی هم‌سطح خودم با بالاتر از خودم فکر کنم و بعد به‌با گویم در کار خودت هستم، من سبک و سنگین کریم‌دادم فقط به اشاره از آن می‌گذرم، به‌هر حال فکر کردم حالا دیگر در سنی نیستم که وارد این مسائل شوم، پوزش خواستم و گفتم من را ببخشید، ولی بدم نمی‌آید یکی از کارهای دیکنز را ترجمه کنم، اثری بانام «روزهای بزرگ».

• **می‌خواهم به همبیزی یا بهتر بگویم سانسور برسیم، سانسور عملاً باعث می‌شود که ترجمه‌ها الکن به بازار نشر ارایه شوند، نگاهتان به سانسور چیست؟**

اگر بخواهم از درد دل خودم حرف بزنم رقت‌انگیز است؛ دوست ندارم نه به حال خودم دل‌سوزی داشته‌ان و نه آن‌جا که لازم نیست بود دیگران؛ دل‌سوزی برای چیزهایی عظیم‌تر است، هر روز صبح بیدار می‌شوم و آنتی‌هی مرده‌روی دست بشیرت است، جنازه‌هایی در غزه، عراق، سوریه، افغانستان و...

• **می‌خواهم به همبیزی یا بهتر بگویم سانسور برسیم، سانسور عملاً باعث می‌شود که ترجمه‌ها الکن به بازار نشر ارایه شوند، نگاهتان به سانسور چیست؟**
اگر بخواهم از درد دل خودم حرف بزنم رقت‌انگیز است؛ دوست ندارم نه به حال خودم دل‌سوزی داشته‌ان و نه آن‌جا که لازم نیست بود دیگران؛ دل‌سوزی برای چیزهایی عظیم‌تر است، هر روز صبح بیدار می‌شوم و آنتی‌هی مرده‌روی دست بشیرت است، جنازه‌هایی در غزه، عراق، سوریه، افغانستان و...

• **داده‌های در این مورد داده‌است که فقط باید امیدوار باشیم.**

بله، متأسفانه با این‌که دولت جدید حرف‌های خوبی زده‌است اما در عمل چیزی از او دیده‌نشده. در حوزه رمان، تصورم این است که از جایگاه مدیریت که به پایین نحوه نگاه، با گذشتہ تغییر می‌کرده است، بارها گفتم‌ام، نوشته‌ام، پیام داده‌ام و نامه‌ا رسال کرده‌ام که عزیزان ما فشارهایی که روی شما هست و می‌فهمیم و شما هم کمی مطالب ما را بفهمید، اگر عزم و نیتی واقعی برای اصلاح امور وجود دارد، برای نبل به آن راهی هست و راه را از چه کسی می‌پرسند؟ از کارشناس نگاه کنید که در کشورهای اسلامی دیگر چه کردند، شما هم همان کار را انجام دهید، من نمی‌گویم که هیچ سانسوری نباشد، اما در حال حاضر در حد فضای کنونی معتقدم که تنگ‌نظری‌ها می‌تواند نباشد، من می‌دانم در کدام جامعه زندگی می‌کنم و ارزش‌های آن جامعه چیست؟ من را که تبدیل کردید به سانسورچی، لاف‌ل بیش از این نکنید.

• **در پایان ما مایلم بگویم که شما پیوسته دعوت‌رو زنامه‌ها را برای بررسی مسئولی پیرامون ترجمه پان‌داشته‌اید که از این حیث باید سیاستگذاران باشیم، اما اگر در چند سطر کوتاه‌ها را باشد وضع روزنامه‌های ایران را از زبانی کنید چه خواهید گفت؟**

• **در روزنامه‌ها ضعف تالیف وجود دارد، برای آن‌که می‌خواهند روزنامه را از ان منتشر کنند منظور این نیست که بگویم سرمایه‌گذار یک هیولاست، نه او هم حق دارد از سرمایه‌اش درآمد سودی داشته باشد، اما وقتی را از گاهی یک روزنامه توقیف می‌شود، پس باید در کار خود صرفه‌جویی کند و نتیجه این است که می‌بینید.**